

پشت پرده یک لابی برای اسرائیل بزرگتر

منبع: سایت باشگاه اندیشه

در این مقاله نویسنده با انتقاد از استراتژی‌ها و اندیشه‌های صهیونیستی، معتقد است صهیونیست‌ها به تحریف تاریخ اقدام کرده‌اند و با این کار و همچنین نشر عقاید دروغین نه تنها تلاش می‌کنند مردم فلسطین را از سرزمین‌شان بیرون کنند بلکه در تلاش هستند تا این سرزمین غصبی را گسترش دهند و سرزمین بزرگتری بسازند. نویسنده بر آن است که اعمال تروریستی امروز در عراق هم کار صهیونیست‌ها است و مسلمانان، قربانی حملات تروریستی اسرائیل و تبلیغات سوء رسانه‌های غربی شده‌اند.

در 2 فوریه سال 2010 پارلمان اسرائیل (اجلاسی تحت عنوان «لابی برای اسرائیل بزرگتر» را برگزار کرد. براساس نظر آری الداد، یکی از اعضای پارلمان، «این نوع لابی باید غیرضروری باشد... ما می‌توانیم بعد از ترک غزه و بخش‌هایی از سامریه شمالی، در سال 2015 منتظر باشیم که همه گفتگوها راجع به ایجاد یک دولت فلسطینی متوقف شود و هیچ‌کس نتواند بیانیه‌ای صادر کند... به علاوه ما بار دیگر در حال شنیدن راه حل دو دولت در یک سرزمین هستیم. من مطمئن هستم ما با این وحدت می‌توانیم سرزمین اسرائیل را حفظ کنیم».

39 عضو پارلمان اسرائیل، غیر از اعضای 12 حزب از حزب لیکود نتانیا هو، حزب شاس، حزب اسراییل بیتینو، اتحاد ملی، کادیما، حزب متحد یهودیت تورات و حزب خانه یهودی معتقدند که این لابی به عنوان یک حصار حفاظتی در مقابل هر نوع تهدید نسبت به سکونت یهودیان عمل می‌کند. وزیر مشاور، «بنیامین بگین» از حزب لیکود، در این اجلاس حضور یافت و عنوان کرد که ایجاد یک دولت

فلسطینی امنیت و حقوق سرزمینی یهود را تهدید می کند. «یواف سورک» و «موریا تاسان» در طول اجلاس احساس مشابهی را مطرح کردند: «ما مطمئن هستیم که این لابی مهم برای حمایت از سرزمین اسرائیل رشد خواهد کرد و به توقف تبعیض علیه شهروندان اسرائیلی در یهودیه و سامریه کمک خواهد نمود». ادعای تبعیض علیه شهروندان اسرائیلی در یهودیه و سامریه یک ادعای اثبات نشده است. البته، تبعیض وجود دارد اما این تبعیض در اثر اشغال فلسطین، علیه شهروندان فلسطینی اعمال می شود نه اسرائیلی ها. همین اتهام تبعیض، نیت و اهداف این ابتکار اسرائیلی را تبیین می کند. مقدمه بیانیه وب سایت آنها با اعلامیه زیر شروع می شود: «راه حل دولت فلسطینی راه حل مردودی است. برای چندین سال، اسرائیل مکرراً تلاش کرد کشمکش اعراب - اسرائیل را حل کند و به یک وضعیت صلح و ثبات با فلسطینیان که بر اساس فرمول زمین برای صلح بنا شد دست یابد. اما حالا کاملاً روشن است که مفهوم دولت فلسطینی فرو پاشیده است. اگر ما به صلح تمایل داریم باید هوشیارانه این واقعیت را توضیح دهیم و بفهمیم که ما راه را اشتباه رفته ایم. اکنون زمان آن است که ابتکار به خرج دهیم و صلح را با مسیر متفاوتی پیش ببریم. و این مسیر متفاوت بر اساس گسترش حاکمیت اسرائیلی در یهودیه و سامریه پایه ریزی شده است».

این که این اعلامیه بیان می کند «این ابتکار اسرائیلی طرحی برای صلح میان اسرائیل و همسایگانش است» اگر نگوئیم نوعی توهین، حداقل در حد یک بیانیه تمسخر آمیز است. ممکن است کسی به صداقت بیانیه «گیدون لوی» در هاآرتص توجه کند که گفت: «اسرائیل نمی خواهد چیزی به فلسطین بدهد. بلکه تنها می خواهد سرزمین دزدیده خود را برگرداند و عزت نفس پایمال شده اش را ترمیم کند».

حاکمیت پیشنهادی اسرائیل از رود اردن تا دریای مدیترانه به عنوان ابزاری جهت جلوگیری از نفوذ شیعه در قلب منطقه غربی خاورمیانه و به عنوان

تضمینی برای اسرائیل به عنوان یک دولت یهودی تنظیم شده است. اعلامیه به شکل مکارانه ای این واقعیت را پنهان می کند که این عملیات توسعه طلبانه مدت ها قبل از این که شیعه در قلب منطقه غربی خاورمیانه نفوذ کند بخشی از دستورالعمل صهیونیست بوده است. مؤسس سازمان جهانی صهیونیست، «تئودور هرتزل»، نوشته بود که «این جمعیت فقیر بدون در نظر گرفتن شغلشان باید در مکانی مستقر شوند... هر دور این روند سلب مالکیت (از گروهی از مردم) و انتقال این جمعیت فقیر (انتقال گروهی دیگر به جای آن مردم سلب مالکیت شده) باید مدبرانه و با احتیاط انجام شود». جمله مشابهی توسط «جوزف ویتز» نیز بیان شد که گفت: «لازم است هویت دولتی که از این پس دولت یهودی خواهد بود با یک اقلیت غیریهودی که به 15 درصد محدود می شوند حفظ گردد». ویتز دستیابی به این موقعیت اساسی تا سال 1940 را مسلم دانست.

با توجه به این ادعای قدیمی که موجودیت اسرائیل به عنوان یک دولت در خطر است و بوسیله ژنرال اسرائیلی «ماتی دیهو پلد» به چالش کشیده شد که آشکارا بیان کرد: «این نظریه که خطر نسل کشی در ژوئن 1967 ما را تهدید می کرد و اسرائیل تنها از موجودیت فیزیکی اش دفاع می کرد تنها یک بلوف است که به وجود آمد و بعد از جنگ گسترش پیدا کرد» (بهانه های اسرائیل برای جنگ با اعراب تنها یک بلوف و دروغ است)، «گیدون لوی» به این دوران «زمان دروغ های بزرگ» لقب داد؛ دروغ هایی درباره خطر بزرگ، خطری که ساختگی بود و دروغ هایی در مورد قلمروهایی که موقتاً آزاد شده بودند و برای معامله بر سر صلح بیمار استفاده شد که «ما ممکن نیست حتی واقعاً هدفی برای انجام آن داشته باشیم». توسعه طلبی اسرائیل آشکارا به عنوان دفاع از خود تغییر چهره می دهد و به اعمال تجاوزکارانه اش مشروعیت می بخشد. اسرائیل برای این که حمایت متحدانش در غرب را به دست آورد روش های تحریک کاملاً هماهنگ شده ای را انتخاب کرد: متحدانش را تحریک می کند

که ما در مقابل فلسطین از خود دفاع می کنیم. جرقه انتفاضه دوم که با ورود «آریل شارون» در 28 سپتامبر سال 2000 به مسجد الاقصی زده شد یک مورد کلاسیک است. هیچ کس از این تحریکات و اهداف واقعی شان باخبر نبود. اما حتی بدون علم به این اهداف، واقعیت می تواند از طریق طرح های بن گورین در می سال 1948 منعکس شود: «ما باید برای انجام یک اقدام تهاجمی آماده باشیم. هدف ما در هم کوبیدن لبنان، ماوراء اردن و سوریه است. نقطه ضعف لبنان است، (قدرت لبنان) این رژیم مسلمان ساختگی است و برای ما از بین بردن آن آسان است. ما باید یک دولت مسیحی در آنجا ایجاد کنیم و سپس جامعه عرب را از بین ببریم، ماوراء اردن را حذف کنیم، سوریه به دست ما سقوط خواهد کرد. سپس ما پورت سعید، اسکندریه و سینا را می گیریم».

در طول ماه می سال 1948، «دیوید بن گورین» در حالی که رئیس کلی طرح ننگینش را آماده می کرد در عین حال در حال آماده کردن سندی بود که آن را اعلامیه تشکیل دولت اسرائیل نامید که در تاریخ 14 می سال 1948 امضا شد. «دولت اسرائیل کشور را برای استفاده همه ساکنانش از مزایای آن توسعه خواهد داد، بر پایه آزادی، عدالت و صلح به عنوان ایده همه پیامبران اسرائیل خواهد بود، برابری کامل حقوق سیاسی و اجتماعی را برای همه ساکنان صرفنظر از مذهب، جنس یا نژادشان فراهم می کند و آزادی مذهب، زبان، وجدان، آموزش و فرهنگ را تضمین خواهد کرد، از مکان های مقدس همه مذاهب دفاع خواهد کرد و به اصول منشور ملل متحد وفادار خواهد بود».

حتی اگر ما همه تجربه های 61 سال گذشته را نادیده بگیریم، اختلاف ها میان بیانیه می سال 1948 بن گورین و اعلامیه 14 می سال 1948 تشکیل دولت اسرائیل آشکارا نشان می دهد که بنیانگذاران دولت اسرائیل از همان آغاز طرح منحرفی داشته اند: طرح فریبکارانه ای که دستورات عمل گسترش طلبی اسرائیل در منطقه را در

درون خود پنهان دارد. بر این اساس فاش شدن ادعاهایشان نسبت به یهودیه و سامریه چیز عجیبی نیست: یهودیه و سامریه از بعد تاریخی و ژئوگرافیکی قلب غربی اسرائیل هستند و هیچ دلیل اخلاقی، حقوقی، جمعیت شناختی و ژئوگرافیکی ای وجود ندارد که این بخش ها از کشوری که منابع زمینی و عمق استراتژیکی حیاتی را فراهم می کند رها شوند. ادعاهای تاریخی نسبت به منطقه تنها پس از تصمیم مربوط به تشکیل یک سرزمین یهودی در فلسطین مطرح شدند. این ادعا همان قدر تعجب برانگیز است که اگر در مورد ایجاد یک سرزمین یهود در جاهای دیگری مثل آرژانتین یا آفریقای شرقی مطرح می شد تعجب برانگیز می بود.

برای یهودیان تاریخ به راحتی وارد دستورالعمل سیاسی همان لحظه می شود. ادعای ابتکارات اسرائیلی در مورد یهودیه و سامریه زمینه تاریخی کاذبی را برای اهداف توسعه طلبانه دولت اسرائیل فراهم می کند. مؤسسات حزبی متحدان بین المللی اسرائیل در می سال 2008 در واشنگتن صریحاً ایده یهودیه و سامریه را مطرح نکردند اما در جهت برچیده شدن آژانس کار و امداد ملل متحد برای آوارگان فلسطینی اقدام کردند، و طرح های اسرائیلی را مانعی برای تجدید اسکان کردن آوارگان فلسطینی در نظر گرفتند. استفاده از کلمه (تجدید اسکان کردن) نه تنها پنهان ماندن نیت واقعی از منتقل کردن جمعیت فلسطینی به مجموعه ای از کشورهایی که پذیرای مهاجرین هستند را نشان می دهد بلکه همچنین ماهیت غیرانسانی این پیشنهاد را کم اهمیت جلوه می دهد و آن را به عنوان یک راه حل انسانی و یک هدیه با ارزش به جامعه فلسطینی و به جهان در کل می داند.

عجیب است که اعلامیه بالفور در 2 نوامبر سال 1917 شامل لغتی که به معنی «منتقل شدن و نقل مکان کردن» باشد و یا حتی شامل کلمه ای هم ریشه با لغت «تجدید اسکان کردن» که اخیراً به کار بردند نمی شود. بر اساس اعلامیه بالفور، همچنین بر اساس اعلامیه تشکیل دولت اسرائیل، موافقت نامه هایی نوشته شد که هیچ ارزشی ندارد

چون یک طرف این موافقت نامه ها حامی صهیونیست ها است.

تاریخ تحریف شده در اعلامیه، مثال آشکاری از طرز عمل حيله گرانه را نشان می دهد که بهره مندی غیریهود از برخی مزایا را نشان می دهد: «بعد از تبعید اجباری از سرزمینشان، مردم با همه پراکندگی ای که دارند ایمانشان را حفظ می کنند و هرگز دعا و عبادت را فراموش نمی کنند و برای بازگشت به سرزمینشان و احیای آزادی سیاسی شان امیدوارند». تبعید ذکر شده در این سند تاریخ ندارد. آن ها در مورد کدام تبعید صحبت می کنند؟ تبعید بابلی ها بین سال های 587 و 539 قبل از میلاد رخ داد و با ناکامی اولین کوشش همراه شد. ناکامی تلاش دوم در 70 قبل از میلاد با یک تبعید همراه نبود. بنابراین تبعید ذکر شده در اعلامیه نادرست است و هیچ تبعیدی رخ نداده است. همان طور که نیات واقعیشان در از بین بردن آژانس همکاری و امداد سازمان ملل برای آوارگان فلسطینی را پنهان می کنند، تاریخ اشتباهی هم در این سند و اسناد دیگرشان قید کرده اند. صهیونیست ها با استفاده از تاریخ تحریف شده، تلاش می کنند تا تعداد فلسطینی ها را در سرزمین بومیشان کم کنند و آن جا را خانه مهاجران جدید (یهودیان) نمایند. جنبش «گوش امونیم»، که حامی اسکان یهودیان در یهودیه و سامریه است، در سال 1974 توسط «رابی یهودا کوک» تاسیس شد و شعار «سرزمین اسرائیل برای مردم اسرائیل بر اساس تورات اسرائیل» را ارتقا داد. فعالیت های نظامی این جنبش فقط در خطابه نیست بلکه تاکتیک هایشان شامل ایجاد گروه های کوچک یهودی در جوامع عرب، دعای خدایشان برای این که به آن ها حق سرزمین اسرائیل را داده است، می باشد. علی رغم اعتقادشان مبنی بر این که خدا جهان را برای یهودیان ایجاد کرد و جنگ های مقدس برای فتح جهان پذیرفتنی است، این جنبش هرگز آشکارا از خشونت حمایت نکرده. با این وجود، در 27 آوریل سال 1984، سرویس رادیویی اسرائیل طرحی

را برای منفجر کردن شش اتوبوس عرب در طول ساعات شلوغی فاش کرد. همچنین این گروه اسرائیلی در سال 1980، مسئول قتل شهرداران عرب در یهودیه و سامریه و همچنین مسئول حملات سال 1983 به دانشگاه اسلامی در شهر هبرون و دیگر اعمال خشونت آمیز است. شبکه های تروریستی ضدعرب متشکل از مردان آموزش دیده ای که در رده افسران ارتش و همه آن ها روسای خانواده های بزرگ بودند به جنبش گوش امونیم تعلق داشتند. بنابراین در حالی که در مورد همزیستی سازنده و مسالمت آمیز با اعراب سخن می گویند، با فعالیت های تروریستی همکاری و این فعالیت ها را در خلوت به نام خدا و اسرائیل بزرگتر حمایت مالی می کنند. ایدئولوژی گوش امونیم که ترکیبی زهرآگین از صهیونیسم و یهودیت مسیحایی است آشکارا با یک پیام زیرکانه به جهان مسیحیت صادر می شود: «اگر سرزمین ما به غیر یهود برگردد ظهور مسیح به تاخیر می افتد». مبارزه برای به تحلیل بردن و رنج فلسطینیان با شدت بیشتری ادامه می یابد و اسرائیل را به عنوان قربانی دائمی حملات تروریستی معرفی می کنند که این حملات تروریستی بر زندگی روزانه شان و بر اقتصادشان تاثیر می گذارد.

در سال 1996، در سومین کنگره بین المللی صهیونیسم مسیحی که در اورشلیم برگزار شد چندین عقیده مطرح گردید: «بر اساس توزیع خداوند از ملت ها، سرزمین اسرائیل توسط خدا به عنوان یک دارایی جاودانی و ازلی به مردم یهود داده شد. مردم یهود برای تصرف آن و اقامت در آن سرزمین که شامل یهودیه، سامریه، غزه و جولان است حق مطلق دارند». نقشه خاورمیانه جدید با مرزهای بسط پذیر اسرائیل بخشی از طرحی صهیونیستی بود که ایجاد اسرائیل بزرگتر در همسایگی کشورهای عرب را اجازه می دهد. تمایلات اسرائیل کنترل کامل بر یهودیه و سامریه و نوار غزه است. بنابراین تمایلش بر این است که برای همیشه بلندی های جولان سوریه و جنوب لبنان را حفظ کند. چیزی که به خوبی مشخص نیست تمایل اسرائیل برای توسعه عراق،

به ویژه بخش هایی از عراق که تعداد زیادی یهودی کرد دارد است. روش همان روش قبلی است: خرید زمین، منتقل کردن هزاران کرد یهود و بیشتر شدن تعداد یهودیان از جمعیت محلی. طبق معمول، مذهب در مشروعیت بخشیدن به این جسارت غیرقانونی استفاده می شود. اسرائیل با نشان دادن علاقه ویژه در شهرهای باستانی ذکر شده در کتاب مقدس - ناحوم در ارتباط با القوش، جوناخ در ارتباط با موصل، دانیال در ارتباط با کرکوک، ازکیل در ارتباط با کیفی در نزدیکی نجف، عذرا در ارتباط با الازیر در نزدیکی بصره - تمایل دارد ادعا کند قلمروهایی که شیعه بر آن تسلط دارد بخشی از اسرائیل بزرگتر هستند. هیچ یک از محققان کتاب مقدس به این دلیل ساده که این پیامبران کتاب مقدس دارای شکل تاریخی نیستند به طور جدی این ادعا را نخواهد پذیرفت. کتاب دانیال یک مثال کلاسیک است. نویسنده این متن ادعا دارد به پادشاهانی مثل بلشاذر، داریوش و کوروش خدمت کرد، در حالی که وقایعی را توصیف می کند که با بی احترامی هایی که در 168 سال قبل از میلاد به بیت المقدس شده است در ارتباط است. به طور مشابه، ویژگی اصلی جوناخ این است که یک پیامبر جلیلی () مبهم است که احتمالاً جام شراب بزرگ () را توصیه کرد. در این کتاب، جوناخ که آدم ساده لوحی است که حتی نمی تواند تصمیم بگیرد، می خواهد به نینوا مرکز آشور برود و علیه آن ادعا کند. مسأله این است که نینوا تا زمان حکومت سناخریب مرکز آشور نشده بود. شاید، ابهام های این دانشمندان برای صهیونیسم مسیحی که قصه های کتاب مقدس را به صورت کلمه به کلمه گرفتند مثل کلمه خدا یا برای رئیس سابق سیا «ویلیام کیسی» که تفاوت میان **Opus Dei** کاتولیک و انجمن برادری مسلمان را نمی دانست، اهمیتی نداشت.

هدف نهایی صهیونیسم کم کردن جمعیت غیریهود منطقه، مستعمره کردن آن و گذاشتن دست های کثیفشان بر منابع طبیعی غنی منطقه است. داستان معمول رسانه های غربی همه در مورد تروریست های مسلمان است. هیچ کس این واقعیت را نمی داند که

موساد به شدت در حال خرابکاری و طغیانگری است. هیچ کس نمی داند که اسرائیل و سربازان مزدور صهیونیسم مسیحی حملات تروریستی را علیه جمعیت بومی عراق با یک هدف مشخص انجام می دهند: برای این که جمعیت غیر یهود را کم کنند و آنجا را به مکانی برای توسعه طلبی اسرائیل تبدیل نمایند. مطابق معمول، حملات اسرائیل و متحدانش به القاعده و دیگر جنبش های جهادی اسلامی نسبت داده می شود. در واقع اسرائیل با اشتهای حریص گونه ای که برای ربودن و تصرف سرزمین بیشتر دارد خطرناک ترین دولت در جهان امروز است. اما به خاطر این که رسانه های غربی تحت کنترل صهیونیست ها هستند واقعیت را به خوبی مخفی کرده و تراژدی فلسطین را امروز در عراق پیاده می کنند که همه اینها برای داشتن اسرائیلی بزرگتر است.